معصومان عليهم‏السلام، صراط مستقيم الهى در اتحاد و انسجام انسان‏ها

و الگويى براى اتحاد انسان‏ها

معصومه سالارى‏راد

چكيده

بنابر ادلّه نقلى و شواهد تاريخى، مى‏توان عموميت رسالت، جاودانگى و جهانى بودن دين اسلام را به اثبات رساند. آيات فراوانى از قرآن كريم جهانى بودن رسالت پيامبر اكرم را اثبات مى‏كنند. علاوه بر آيات قرآن، شواهد تاريخى مثل ارسال نامه و سفيرانى از جانب پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله به سوى سران كشورها و قبايل مختلف دال بر اين معناست. حقيقت دين، واحد است و همه پيامبران مردم را به سوى دين واحدى فرا خوانده‏اند و قرآن اين دين را اسلام ناميده است. از سوى ديگر، اسلام خاص كه دين خاتم و تكامل‏يافته شرايع پيشين است بر چهار ركن اساسى توحيد، معاد، نبوت و امامت مبتنى است. سوره «حمد» كه بنابر روايات معصومان عليهم‏السلامجامع همه آيات قرآن است، اين مبانى چهارگانه را به نحوى بسيار زيبا ترسيم كرده است. همه مسلمانان در اولين امر واجب يعنى نماز، كه مكلف به آن شده‏اند، مأمور به خواندن اين سوره مى‏باشند. به استناد ادلّه فراوان عقلى و نقلى، مى‏توان اثبات كرد كه منظور از صراط مستقيم ذكر شده در سوره حمد كه همه مسلمانان و در معناى گسترده‏تر آن، همه مردم جهان درخواست هدايت به آن را دارند، راه پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله، حضرت على عليه‏السلام، حضرت فاطمه عليهاالسلام و فرزندان معصوم آنها مى‏باشد.

كليدواژه‏ها: معصوم، صراط، جهانى بودن، اتحاد و انسجام، عصمت، خاتميت.

مقدّمه

اسلام تسليم شدن در برابر حق در مرتبه نظر و عمل است. دين داراى حقيقت واحدى است كه جامع‏ترين معرف آن، واژه «اسلام» است. به عبارت ديگر، همه فرستادگان الهى، مردم را به سوى خداوند و تسليم بودن در برابر او دعوت مى‏كردند. با اينكه اصول فكرى و عملى همه پيامبران يكى بوده است، اما دين اسلام كه همان رسالت حضرت محمّد صلى‏الله‏عليه‏و‏آله است، تكامل‏يافته شرايع آسمانى، دين خاتم، جاودانه، جهان‏شمول و جامع مى‏باشد.

دين اسلام كه داراى مهر خاتميت و جاودانگى است، در همه زمان‏ها پاسخگوى نيازهاى بشريت مى‏باشد. از جمله اصول مبنايى آن بعد از اصل اساسى توحيد، نبوت و امامت است. اين دو اصل مسلم اعتقادى، شكل‏دهنده مبانى و فرعيات شريعت اسلام مى‏باشند و در مذهب شيعه اثناعشرى نمود چشمگيرى دارند. اين دو اصل همانند دو رشته به هم بافته‏اى هستند كه يكى (امامت) لازمه ديگرى (نبوت) است؛ به اين معنا كه لازمه اعتقاد به نبوت پذيرفتن اصل امامت و جانشينى پيامبر است.

در اين نوشتار، اين دو اصل تحت عنوان ائمّه اطهار عليهم‏السلامآمده است. پيش از هر چيز بايد يادآور شد دين اسلام داراى چه ويژگى‏هايى است كه ساير اديان الهى از آن بى‏بهره‏اند؟ در حقيقت، همين ويژگى‏هاست كه رسالت پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهرا از رسالت ساير انبيا كه پيش از ايشان آمده‏اند متمايز كرده است. عمده‏ترين مشخصه‏هاى رسالت حضرت محمّد صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهعبارتند از: 1. خاتميت دين اسلام؛ 2. جهانى بودن؛ 3. جاودانه بودن؛ 4. ذومراتب بودن دين اسلام.

صراط مستقيمى كه يكى از اركان اسلام است، همان معصومان عليهم‏السلام مى‏باشند و عصمت مطرح شده در اينجا عصمت چهارده معصوم است. در واقع، اين چهارده نور، صراط مستقيم خداوند در متحد و منسجم كردن صفوف انسانيت‏اند. اگر به اين صراط الهى كه مصداقش ـ بنابر دلايل عقلى و نقلى ـ پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله، حضرت على عليه‏السلام، حضرت زهرا عليهاالسلام، و يازده فرزند بزرگوارشان مى‏باشد، چنگ زده شود اتحاد غيرقابل وصفى بر دنيا حاكم مى‏گردد؛ صراطى كه هيچ لغزش و انحرافى در آن نيست و انتهايش سعادت و سربلندى تمام كسانى است كه در اين راه قرار گرفته‏اند و اين مسير را پيموده و يا در حال پيمودن آن مى‏باشند. از آن‏رو كه ذات اقدس الهى منزّه از هر عيب و نقصى است، راهش هم از هر عيب و خطايى منزّه مى‏باشد. كسانى در اين راه و پوينده آن هستند كه هيچ‏گاه گناه و عيبى از آنان سر نزده باشد؛ زيرا فرد گناه‏كار مادامى كه در حال گناه است در صراط الهى نيست و چون اراده الهى بر اين تعلّق گرفته كه هيچ‏گاه زمين از وجود معصوم و يا به عبارتى، واسطه فيض خالى نباشد، در هر زمان مصداق صراط الهى، موجود بوده و صراط مستقيم فقط راه آنهاست كه بايد موجب اتحاد و انسجام باشد.

1. خاتميت دين اسلام

در گستره تاريخ و از همان ابتدا كه اولين بشر خلق شد، دين هم با او موجود بوده است. همواره در طى اين دوران، انبياى الهى با تبليغ دين الهى و هدايت انسان‏ها، هيچ‏گاه از انجام وظيفه شانه خالى نكرده و همواره بنا به شهادت قرآن كريم، افرادى صالح، صديق، صبور، مخلص و داراى علم لدنى بوده‏اند. اين پيامبران هيچ‏گاه يكديگر را نقض و تكذيب نكرده، بلكه همواره مؤيد يكديگر بوده‏اند، به گونه‏اى كه پيامبران قبلى، آمدن پيامبران بعدى را بشارت مى‏دادند. برخى از اين فرستادگان، داراى كتاب و شريعت خاصى بودند و شريعت و رسالتشان منوط به زمان خاصى بود. از ميان اين پيامبران، فقط رسالت حضرت محمد صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهجهان‏شمول است و همه مردم مخاطب اين پيام الهى مى‏باشند. بر شريعت اين پيامبر بزرگ، مهر خاتميت خورده است؛ چراكه دين آن حضرت آخرين دين است و پس از او فرستاده ديگرى مبعوث نمى‏گردد. اين آيين به گونه‏اى طراحى شده است كه براى تمام زمان‏ها، نسل‏هاى آينده، همه نژادها و اقوام جوابگو مى‏باشد.

اعتقاد به خاتميت دين اسلام در نزد مسلمانان، يكى از اركان اساسى دين اسلام است. اين اعتقاد در رديف اعتقاد به يگانگى خدا و ايمان به معاد قرار دارد.2

قرآن كريم با صراحت بر موضوع خاتميت دين اسلام تأكيد مى‏كند و پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله نيز در مناسبت‏هاى گوناگون اين موضوع را يادآورى مى‏كردند. براى اثبات اعتقاد به خاتميت دين اسلام دلايل متعددى وجود دارد. از مهم‏ترين دلايل خاتميت پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله مى‏توان به موارد ذيل اشاره كرد:

الف. آيات قرآن كريم

از محكم‏ترين ادلّه نقلى كه به وضوح بر خاتميت پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهتأكيد دارد، آيه «خاتم‏النبيين» است: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيما.»(احزاب: 40) آيات ديگرى از قرآن كريم نيز اين مطلب را اثبات مى‏كنند؛ از جمله: فصلت:41/ انعام:19/ نساء:28/ حجر: 9.

ب. روايات و احاديث

در كتب حديثى روايات و احاديث فراوانى وجود دارند كه بيانگر خاتميت پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله مى‏باشند. در ذيل، به برخى از اين روايات اشاره مى‏شود:

1. حضرت على عليه‏السلام مى‏فرمايند: پدر و مادرم فداى تو رسول خدا! با مرگ تو رشته‏اى پاره شد كه در مرگ ديگران قطع نشد، با مرگ تو رشته پيامبرى و فرود آمدن پيام و اخبار آسمانى گسست.3

2. امام محمّدباقر عليه‏السلام از پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله نقل مى‏كند كه حضرت فرمود: اى مردم، بدانيد كه پس از من هرگز پيامبرى نخواهد آمد.4

3. زمانى كه پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله با جمعى از صحابه به قصد غزوه «تبوك» مدينه را ترك مى‏كردند، حضرت على عليه‏السلامغمگين شدند. پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله خطاب به ايشان فرمودند: «آيا نمى‏خواهى جانشين من باشى، همان‏گونه كه هارون نسبت به موسى چنين نقشى داشت؟ البته با اين تفاوت كه پس از من هرگز پيامبرى نخواهد آمد.»5

2. جهانى بودن اسلام

هرچند جهانى‏سازى و جهان‏گرايى همواره يكى از اهداف مصلحان بشر بوده است، اما ريشه در تعاليم و اديان الهى داشته و يكى از اساسى‏ترين آرمان‏هاى همه انبيا و اديان بزرگ الهى بخصوص دين اسلام به شمار مى‏رود.6 لازمه خاتم بودن دين اسلام، جهانى بودن آن است. در مورد ساير انبيا، دليلى قطعى بر عموميت و جهانى بودن رسالت آنها موجود نيست، هرچند كه آرمانشان بوده است. اما در مورد پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله قضيه كاملاً بعكس است؛ صرفا رسالت حضرت محمد صلى‏الله‏عليه‏و‏آله براى همه جهانيان و همه نسل‏ها برگزيده شده است. آن بزرگوار براى هدايت و راهنمايى عموم جهانيان مبعوث شده بود، برخلاف رسالت ساير انبيا كه هريك براى امت خاص يا نسل ويژه‏اى مبعوث مى‏شدند. كتاب‏هاى آنها براى ملت مشخص و يا يك دوره زمانى خاص بود. محدوده مكانى تبليغ آنها معين بود و رسالتشان جهانى نبود.7

ريشه‏هاى جهان‏شمولى دين اسلام در مبتنى بودن آن بر فطرت، انعطاف‏پذير بودن آموزه‏هاى آن و داشتن عنصر مهم اجتهاد و تطابق آن با مقتضيات زمان و مكان نهفته است.8 از سويى، تمام عناصر جهانى‏سازى در مذهب شيعه به طور مشهود وجود دارد. مكتب شيعه اثناعشرى بيشترين تأكيد بر خردورزى را دارد. عنصر عقلانيت، اجتهاد، عدالت، مهدويت و فرازمانى و فرامكانى بودن در اين مكتب، نمود و جايگاه والايى دارد.

بنابراين، با ادلّه نقلى و شواهد تاريخى و نيز آيات قرآن، عموميت دين اسلام و جهانى‏بودن آن را مى‏توان اثبات كرد.

الف. شواهد تاريخى: از جمله اين شواهد مى‏توان به موارد ذيل اشاره كرد:

1. نامه‏هايى كه پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله به سران كشورها، مانند پادشاهان ايران، روم، يمن، حبشه، مصر و حتى براى رؤساس قبايلى كه به طور مستقل زندگى مى‏كردند، نوشتند.

2. آن حضرت براى هركدام از كشورها و قبايل مختلف پيك مخصوصى مى‏فرستادند تا آنان را به پذيرش اسلام فراخوانند و اين مطلب دال بر عموميت و جهانى بودن دين اسلام است.

ب. آيات قرآن: آيات متعددى از قرآن كريم با صراحت تمام بر عموميت دين اسلام و عدم اختصاص آن به زمان و مكان و قوم خاصى، تأكيد مى‏كنند. برخى از اين آيات عبارتند از:

ـ «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرا»(فرقان: 1)؛ پرخير و پاينده است آن (خدايى) كه بر بنده خود (كتاب) جداكننده حق و باطل را نازل كرد تا براى جهانيان هشداردهنده باشد.

ـ «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعا»(اعراف: 158)؛ بگو: اى مردم، من فرستاده خدا به سوى همه شما هستم.

ـ «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرا وَنَذِيرا» (سبأ: 28)؛ ما تو را براى همه مردم نفرستاديم، مگر آنكه بشارت‏دهنده و انذارگر باشى.

ـ «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ» (انبياء: 107)؛ اى پيامبر! تو را نفرستاديم، مگر آنكه براى جهانيان مايه رحمت باشى.

آيات مزبور بيانگر آنند كه هدف اسلام، اصلاح جامعه انسانى در سراسر گيتى بدون توجه به حدود و مرزهاى جغرافيايى است. به همين دليل، اسلام از همان روزهاى آغازين حياتش همه حكومت‏ها و دولت‏ها را وراى مرزها و نژادهايشان به يك دين و دولت واحد دعوت كرد.

يكى ديگر از دلايل جهانى‏بودن دين اسلام، تكرار واژه‏هاى «الانسان» و «الناس» در قرآن كريم است. قريب 240 بار واژه «الناس» و 65 بار واژه «الانسان» تكرار شده است. اين دو كلمه، واژه‏هايى براى تمام افراد انسانى مى‏باشند و عموميت و كليت آنها واضح است؛ مانند:

ـ «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ» (حج: 49)؛ بگو: اى مردم، همانا من براى شما فقط هشداردهنده‏اى آشكارم.

ـ «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماا» (بقره: 124)؛ من تو را پيشواى مردمان قرار دادم. (در واقع، نگرش قرآن به انسان و هدايت رهبران جامعه انسانى، فراگير و جهانى است، و هيچ مرزى را در راستاى تحقق اهداف جهان‏شمول خود نمى‏شناسد.)

ـ «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطا لِتَكُونُواْ شُهَدَاء عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدا» (بقره: 143)؛ بدين‏سان شما را امتى ميانه قرار داديم تا بر مردم گواه باشيد و پيامبر بر شما گواه باشد. (در آين آيه، خداوند متعال به صراحت بر مسئله جهانى‏سازى تأكيد كرده و اين امر را وظيفه مهم جامعه اسلامى دانسته است و از آنها مى‏خواهد كه با تمام توان در جهت ساخت و ساز ملت‏ها و اصلاح جوامع انسانى تلاش كنند.

ـ «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدا» (فتح: 28)؛ او خدايى است كه رسول خود را با قرآن و دين حق فرستاد تا او را بر همه اديان دنيا غالب گرداند و بر حقيقت اين سخن، گواهى خداوند كافى است. (در اين آيه، برترى فرهنگ اسلامى مورد تأكيد واقع شده است تا شايستگى آن را بر ديگر فرهنگ‏ها در راستاى جهانى‏سازى اسلام و ايجاد حيات طيبه براى تمامى انسان‏ها نمايان گرداند.)

از آيات شريفه قرآن كريم استنباط مى‏شود در چنين حياط طيبه‏اى است كه بركات الهى تمام عالم را فرا مى‏گيرد. طبق آيه 96 سوره «اعراف»، هرگاه ايمان و تقوا در جامعه انسانى گسترش يابد و انسان‏ها حريم خود و خداوند را نگه دارند، بركات الهى بر مردم نازل مى‏شود.

اگر مسلمانان، جهانيان را به اين حقيقت راهنمايى كنند آن‏گاه زمام جهانى‏سازى بشردوستانه را به دست گرفته و مسئوليت پيش‏گفته خويش را در برابر خداوند و خلق به نحو احسن ادا خواهند نمود.9 در اينجاست كه سلطه نظام‏هاى استبدادى و استعمارى به پايان مى‏رسد و انصاف و عدل مهدوى كه درمانگر دردهاى جوامع بشرى است بر جهان حاكم مى‏گردد.

3. جاودانگى اسلام

چنان‏كه اثبات شد، دين اسلام عموميت مكانى دارد و مختص همه افراد جهان است و با تمايلات و خواسته‏هاى آنها در تناقض نيست. عموميت زمانى هم دارد؛ يعنى خاص همه زمان‏هاست؛ از ابتداى رسالت تا روز محشر كه پرونده اين دنيا بسته مى‏شود. بنابراين، كسى نمى‏تواند ادعا كند كه با پيشرفت فناورى و مدرنيته‏شدن زندگى، ديگر دين اسلام پاسخگوى نيازهاى انسان نيست و بايد احكام و قوانين اسلام را كنار گذاشت؛ چراكه اسلام مختص و مربوط به هزار و چهارصد سال پيش است! اين‏گونه تفكرات ناشى از كج‏فهمى و عدم درك عمق دين اسلام است. غيرممكن است كه انسانى، عمق وحى را كه با فطرت و دل انسان ارتباط مستقيمى دارد، درك كند، اما جملاتى بر زبان بياورد كه خلاف آن را مى‏گويد.

آيات و روايات فراوانى بر فرازمانى بودن اسلام دلالت مى‏كنند. برخى از اين آيات عبارتند از:

ـ «وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لأُنذِرَكُم بِهِ وَمَن بَلَغَ»(انعام: 19)؛ به من اين قرآن وحى شده است كه شما و هر كس را كه (اين پيام) به او برسد بدان هشدار دهم.

ـ «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ لِيُنذِرَ مَن كَانَ حَيّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ» (يس: 69ـ70)؛ اين (سخن) جز يادآورى و قرآنى روشن نيست تا آن را كه (دلش) زنده است بيم دهد و سخن (عذاب) بر كافران تحقق يابد.

روايت ذيل نيز از جمله احاديثى است كه بيانگر جاودانگى اسلام مى‏باشد: «حلال محمّد حلال الى يوم القيامه و حرام محمد حرام الى يوم القيامه.»10

4. مراتب دين

حقيقت و ماهيت دين، واحد است و همه پيامبران مردم را به يك دين فرا خوانده‏اند. «إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللّهِ الإِسْلاَمُ» (آل‏عمران: 19) قرآن كريم نام دينى را كه از ابتداى تاريخ، همه پيامبران مردم را به سوى آن دعوت مى‏كردند، «اسلام» مى‏نامد. مراد آيه اين نيست كه دين همه پيامبران در همه زمان‏ها اسلام خاص پيامبر خاتم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله بوده، بلكه بدان معناست كه دين داراى حقيقت واحدى است كه بهترين معرف آن، واژه «اسلام» يعنى تسليم بودن در برابر آنچه خداوند از انسان‏ها خواسته است.

اين مطلب بدان معناست كه همه فرستادگان الهى تلاش مى‏كردند انسان‏ها را در طول تاريخ به يك هدف نهايى متوجه سازند. اصول اساسى دستورات آنها يكى بود و فقط در شرايع و قوانين جزئى با يكديگر اختلاف داشته و اختلاف آموزه‏هاى آسمانى آنها اختلاف تباينى نبوده است. اين اختلاف و تفاوت دو نوع است:

1. اختلاف در شكل اجرايى يك اصل كلى در شرايط و موقعيت‏هاى متفاوت كه مربوط به هماهنگى دين اسلام با مقتضاى زمان است.

2. اختلاف در سطوح و مراتب كه ريشه در تفاوت استعدادهاى انسان‏هاى گذشته و حال دارد.

اختلاف در سطح، در ناحيه احكام، دستورات دينى و شرايع و نيز در ناحيه معارف الهى بوده است. در حقيقت، نزول معارف و تعاليم دينى بر طبق مسير تكاملى انسان بوده است. هريك از پيامبران الهى حد و مقامى داشته‏اند و معارف الهى را متناسب با درجه سير و سلوكشان و ميزان فهم و قابليت درك انسان‏هاى زمان خودشان، دريافت و به مردم ابلاغ مى‏كردند. اين روند ادامه يافت تا اينكه پيامبرى آمد كه آخرين حد معارف الهى را از منبع وحى دريافت و براى مردم بيان كرد.

شرايع در طول تاريخ، به صورت صعودى دايم از نقص به سوى كمال در حركت بوده‏اند تا اينكه در زمان پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله جامع‏ترين، مانع‏ترين و مترقى‏ترين شريعت و قانون در اختيار بشريت قرار گرفت. در واقع، نظام قانون‏گذارى دين اسلام به نحوى است كه جوابگوى همه نيازمندى‏هاى بشر در همه اعصار و قرن‏هاست.11

بنابراين، از ابتداى تاريخ، دين واحدى وجود داشته و در همه اعصار اصول فكرى و عملى پيامبران الهى يكى بوده است. اين روند ادامه مى‏يابد و هر چه در طول تاريخ جلوتر مى‏رويم شريعت و قانونى كه پيامبران آورده‏اند رو به تكامل و پيشرفت مى‏رود، به گونه‏اى كه اوج اين كمال و جامعيت در تعاليم و دستورات پيامبر خاتم به چشم مى‏خورد و اين تعاليم به نوعى است كه با زندگى همه انسان‏ها در همه نقاط دنيا سازگار است.

5. ماهيت و زيربناى اسلام

اساس دين اسلام و اصول اعتقادى كه زيربناى معارف اسلام را تشكيل مى‏دهند و همه مسلمانان اجماع نظر عمومى در اين زمينه دارند، عبارتند از: توحيد، معاد و نبوت. تمام فرقه‏ها و گرايش‏هاى متعدد و متنوع اسلامى بر اين اصل متفق‏اند و هيچ اختلافى ندارند. از ميان اين فرقه‏ها، تنها شيعه اثنا عشرى است كه اسلام را مبتنى بر پنج ركن و اصل اساسى مى‏داند: 1. توحيد؛ 2. معاد؛ 3. نبوت؛ 4. امامت؛ 5. عدل. از نظر شيعه، نبى و امام در تمام اصول و مبانى لازم و ضرورى براى تبليغ و تبيين دين خدا مشتركند. تنها تفاوت آنها در نزول وحى و دريافت پيام‏هاى الهى از فرشته وحى است. بنابراين، با توجه به اين مباحث، تمايز چندانى ميان اين دو نيست؛ زيرا مهم‏ترين شرط و اصلى‏ترين شاخصه لازم براى اجراى احكام الهى كه همان عصمت نبى يا امام است، در هر دو مشترك و موجود است. و هر دو (نبى و امام) بايد معصوم باشند؛ زيرا در تفكر ناب اسلامى، عصمت ويژگى ضرورى و جدايى‏ناپذير خليفه الهى است.

از سوى ديگر، مهم‏ترين ركن اسلام و اولين تكليف الهى كه همه انسان‏ها از طريق دين اسلام مأمور به انجام آن شده‏اند «نماز» است. نماز بهترين تجلّى ياد خدا، نشانگر اوج بندگى انسان در مقابل معبود و غايت آفرينش انسان است.

نماز، عبادتى است جامع كه مى‏تواند تمام وجود انسان را اعم از جنبه جسمى، قلبى و باطنى در خدمت خالق يكتا قرار دهد.12 شايد به خاطر همين اهميت و تأثير عميق نماز است كه قرآن كريم و روايات پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله بيشترين تأكيد را بر اين فرضيه الهى دارند.

خواندن نماز در اوقات معين و تأكيد فراوان بر اقامه آن در اول وقت و همچنين اهميت و ارزش والاى برگزارى نماز به صورت جماعت و همگانى، دال بر اين معناست كه نماز نمودارى از وحدت و يكپارچگى انسان‏هاست. در اين وحدت و انسجام، فواصل، شكاف‏هاى طبقاتى و تبعيض‏هاى نژادى كنار مى‏رود و همه انسان‏ها به يك ميزان و با يك شكل خاص دعوت و مأمور به اين امر مهم شده‏اند.

اگر به نماز با ديد عميق بنگريم، متوجه مى‏شويم كه همه مسلمانان در دو ركعت اول هر نماز مكلّف به خواندن سوره «حمد» شده‏اند. همه مسلمانان در اين امر اتفاق‏نظر دارند و سوره «حمد» را مى‏خوانند. اگر به مفاهيم و مضامين عالى، ظاهرى و باطنى سوره «حمد» نگاه كنيم، خواهيم ديد كه اين سوره «ام‏الكتاب» ناميده شده است. اين نام‏گذارى بدان دليل است كه در سوره «حمد»، خداوند متعال اصول و اركان اساسى اسلام را كه همان توحيد، نبوت، و امامت است در قالبى بسيار زيبا ترسيم كرده است.

«توحيد»، در آيات «بسم‏اللّه الرحمن الرحيم»، «الْحَمْدُللّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» و «الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ» تجلّى پيدا كرده است.

«معاد» در آيات «مَـلِكِ يَوْمِ الدِّينِ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»ظهور يافته است.13

«نبوت» و «امامت» در آيات «اهدِنَا الصِّرَاطَ المُستَقِيمَ» و «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنعَمتَ عَلَيهِمْ غَيرِ المَغضُوبِ عَلَيهِمْ وَلاَ الضَّالِّينَ»نمود يافته است.

بايد گفت: مراد خداوند متعال از «صراط مستقيم» در آيه «اهدِنَا الصِّرَاطَ المُستَقِيمَ» (كه با استناد به مطالب پيشين، همه انسان‏ها و جهانيان مكلّف به درخواست هدايت به سوى آن شده‏اند)، همان راه پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله و خاندان و اهل‏بيت معصوم ايشان، يعنى راه پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله، حضرت على عليه‏السلام، حضرت فاطمه عليهاالسلام، و فرزندان معصوم آن دو بزرگوار مى‏باشد.

اين ادعا را كه «صراط مستقيم، راه چهارده معصوم عليهم‏السلاممى‏باشد.» در دو مرحله مى‏توان به اثبات رساند:

1. دعا مى‏كنيم كه خداوند ما را به راه معصومان عليهم‏السلامهدايت نمايد.

2. هرچند پيش از پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله، پيامبرانى مانند ابراهيم، موسى و عيسى عليهم‏السلام معصوم و در زمان خويش صراط مستقيم بوده‏اند، اما پس از بعثت پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله، صراط مستقيم فقط راه چهارده معصوم عليهم‏السلام است و اين گفته كه «خدايا ما را به راه نعمت داده شده‏ها، هدايت فرما و از راه مغضوبين و ضالين دور نما»، يك اشتباه عمومى است؛ زيرا سه راه و سه گروه نداريم؛ صرفا يك راه و يك گروه موجود است كه آن گروه، سه ويژگى منحصر به فرد دارند: يعنى 1. نعمت داده شده‏اند؛ 2و3. از هرگونه مغضوبيت و گمراهى به دور بوده و هستند؛ يعنى در همه حال معصوم بوده و هستند.14

6. صراط مستقيم و نكات پيرامونى آن

1. با تفكر و تأمّل در آيات شريفه ذيل، اين نكته مهم استنباط مى‏شود كه قرآن كريم ما را آگاه مى‏كند صراط مستقيم در اين زمان، صرفا دين مبين اسلام است. هرچند ساير اديان در زمان خودشان صراط مستقيم بوده‏اند، اما با بعثت پيامبر اتمام حجت شده است؛ زيرا كامل‏ترين و جامع‏ترين شريعت و قانون در اختيار بشريت قرار گرفت. بنابراين، پيروان ساير اديان اگر بخواهند ديندار باشند و هدايت شده تلقّى شوند بايد پيرو دين پيامبر خاتم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله باشند:

ـ «فَمَن يُرِدِ اللّهُ أَن يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإِسْلاَمِ... وَهَـذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيما» (انعام: 125ـ126)؛ كسى را كه خداوند بخواهد هدايت كند، دلش را به پذيرش اسلام مى‏گشايد... و راه راست پروردگارت اين است.

ـ «وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (مؤمنون: 76)؛ در حقيقت [اى محمّد صلى‏الله‏عليه‏و‏آله] اين تويى كه جدا آنها را به راه راست مى‏خوانى.

ـ «إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (زخرف: 43)؛ همانا تو [اى محمّد صلى‏الله‏عليه‏و‏آله] به راه راست قرار دارى.

2. آيه شريفه «اهدِنَا الصِّرَاطَ المُستَقِيمَ» اطلاق دارد و عارى از هر قيد و شرطى است. در اين آيه، از خداوند متعال مى‏خواهيم كه ما را به راه معصوم هدايت كند؛ زيرا معصوم كسى است كه در همه حال عارى از گناه و خطا باشد. راه مستقيم، راه كسى است كه هيچ نوع خطا و گناهى از وى سر نزده و نمى‏زند.

به بيان ديگر، طلب «اهتدا» به صورت مطلق جايز نيست، مگر آنكه مهتدى ـ منعم عليه كه خدا بر او انعام كرده است ـ هيچ خطا و گناهى نداشته باشد.15

3. در آيه «غَيرِ المَغضُوبِ عَلَيهِمْ وَلاَ الضَّالِّينَ»«غير» مجرور است؛ پس يا بدل از ضمير موجود در «عليهم» و يا صفت «الذين» است.16 اگر «غير»، بدل باشد، معناى آيه شريفه چنين است: آنهايى كه نعمت داده شده‏اند، كسانى‏اند كه از غضب خدا و گمراهى محفوظ مانده‏اند.17

اگر «غير»، صفت باشد، معناى آيه اين‏گونه است: كسانى كه به آنها نعمت داده شده، چنين صفتى دارند كه از خشم خداوند و از گمراهى ايمن بوده و مى‏باشند.18

با اين توضيح، نه «غير المغضوب عليهم» و نه «والضالين» هيچ كدام قيدى ندارند؛ يعنى: اينها كسانى‏اند كه در هيچ آن و لحظه‏اى مغضوب و گمراه نبوده‏اند، و اين مطلب دال بر معصوم بودن آنها از هر خطا و پليدى است.

4. تمام افرادى كه در يك آن و لحظه از عمرشان در گناه و خطا بوده‏اند، به واسطه همان يك لحظه خطا و گناه، دست‏كم در همان لحظه مورد غضب خداوند، و يا گمراه بوده‏اند؛ زيرا خداوند متعال در آيات متعددى از قرآن، اين مطلب را متذكر مى‏شود و مى‏فرمايد: «وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالاً مُبِينا» (احزاب: 36)؛ و كسى كه خداوند و رسولش را نافرمانى كند (گناه كند) پس قطعا دچار گمراهى آشكارى گرديده است.

فخر رازى مى‏گويد: «مستقيم راهى است كه در آن خطا و غلطى نباشد. و ما هدايت كسانى را از خداوند طلب مى‏كنيم كه هرگز ظالم نبوده‏اند، وگرنه اقتدا به آنان جايز نيست.19

بنابراين، «غَيرِ المَغضُوبِ عَلَيهِمْ وَلاَ الضَّالِّينَ» بر اين مطلب دلالت مى‏كند كه اگر از يكى از آنان چيزى خلاف حق صادر گشته باشد، گمراه شده و اقتدا به او جايز نيست؛ زيرا خداوند متعال مى‏فرمايد: «فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلاَّ الضَّلاَلُ» (يونس: 32) و اگر گمراه بودند، هرگز اقتدا به آنان و راه آنها جايز نبود و هر آن از قول «انعمت عليهم» و «صراط المستقيم» بيرون بودند.20

7. سؤال بنيادين

اساسى‏ترين پرسشى كه در اينجا مطرح مى‏شود اين است كه هر انسان نمازگزار، روزانه حداقل با ده مرتبه تكرار اين آيه شريفه، از خداى متعال درخواست هدايت به راه چه كسانى را دارد؟

احتمالات متعدد و پاسخ نهايى اين پرسش عبارتند از:

1. شايد اين‏گونه به ذهن بيايد كه منظور، هدايت به اجماع مسلمانان، يعنى اتفاق آراى مسلمانان يا اتفاق آراى علماى مسلمانان است.21

اما بطلان اين احتمال واضح است؛ زيرا:

اولاً، با توجه به توضيحات گذشته، بيان شد كه اسلام دين جهانى است و در اينجا صرفا مسلمانان دعوت به اين مهم نشده‏اند و اين دعا خاص آنها نيست، بلكه تمام انسان‏ها مأمور به اين امرند و از خداوند متعال اين درخواست را دارند.

ثانيا، اجماع مسلمانان، بسيار اندك واقع مى‏شود، در حالى كه در اين آيه از خداوند متعال مى‏خواهيم كه ما را در همه مسائل اعم از كلى، جزئى، فرعى، اصلى و... به آن راه هدايت نمايد.22

ثالثا، اهل حل و عقد، علماى يك فرقه‏اند نه علماى تمام امت اسلامى و اگر واقعا مراد آيه اجماع بود، مى‏فرمود: «اهدنا صراط الاجماع» يا «الصراط الاجماعى.»23

2. برخى بر اين باورند كه منظور از «صراط» در اين آيه، راه پيامبران، صديقان، شهدا و صالحان است. اين گروه، به اين آيه اشاره كرده‏اند: «وَمَن يُطِعِ اللّهَ وَالرَّسُولَ فَأُوْلَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَيْهِم مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاء وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَـئِكَ رَفِيقا»(نساء: 69)؛ هر كس خدا و رسول را اطاعت كند، پس آنها كسانى‏اند كه خدا به آنها نعمت داده (از پيامبران، صديقين، شهدا و صالحان) و دوستان خوبى‏اند.

در پاسخ، بايد متذكر شد كه اين آيه صرفا مى‏فرمايد: افرادى كه خداوند سبحان مورد نعمت خويش قرار داده، پيامبران، رهبران صادق، شهدا و افراد صالح مى‏باشند. اما در آيه شريفه «اهدِنَا الصِّرَاطَ المُستَقِيمَ» از پروردگار متعال مى‏خواهيم كه ما را به راه كسانى كه نعمتشان دادى و معصوم هم مى‏باشند، هدايت فرما. صرف‏نظر از اين، صالحان واقعى فقط معصومان‏اند؛ زيرا صلاح، نقيض فساد و سيئه است.24

بنابراين، صالح واقعى صرفا معصوم است؛ كسى كه در همه حالات، مبرا از گناه و خطاست. همچنين «شهيد واقعى در فرهنگ قرآن فقط معصوم است»؛25 زيرا «شهيد» يعنى: گواه، و منظور، شهداى ميدان جنگ نيست. قرآن كريم مى‏فرمايد: «لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدا عَلَيْكُمْ.» (حج: 78)

پس گواهان واقعى هم صرفا معصومان و غير آنها تا حدى داراى اين ويژگى‏اند؛ يعنى ميزان برخوردارى آنها از شهادت و حضور متفاوت است. در حالى كه فرد معصوم در همه زمان‏ها حاضر و گواه است. صديق واقعى هم قطعا معصوم مى‏باشد؛ زيرا صديق كسى است كه درست‏كار و درست گفتار باشد. گناه‏كار در گناهش بر صدق و درستى نمى‏باشد. مفسّران در تفسير آيه «وَكُونُواْ مَعَ الصَّادِقِينَ» (توبه: 119) (هميشه با صادقين باشيد)، گفته‏اند: اطلاق اين آيه شريفه، كه هيچ قيد و شرطى براى بودن با صادقين ذكر نمى‏كند، قرينه‏اى بر معصوم بودن صادقين است؛ يعنى نمى‏فرمايد از صادقين باشيد. بنابراين، صادقين از هر لحاظ در سطحى قرار دارند كه مردم به آن نمى‏رسند و مصداق آن معصومان‏اند.26 در كتب متعدد روايى، احاديث زيادى موجود است كه دلالت مى‏كند بر اينكه صادقين، حضرت محمّد صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهاهل‏بيت معصوم ايشانند.27 در واقع، در سوره «حمد» از خداوند متعال مى‏خواهيم كه ما را به راه صديقان، شهدا و صالحان كه معصومند هدايت نمايد.

3. با توجه به توضيحات گذشته و اينكه ساير انبيا در زمان خودشان صراط مستقيم بوده‏اند و دين اسلام، دينى جامع و جهانى است، اين احتمال كه مراد خداوند از صراط مستقيم، راه پيامبرانى از قبيل ابراهيم، موسى، عيسى: و ... باشد، منتفى مى‏گردد.

4. شايد گفته شود كه صرفا پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله معصوم بوده‏اند. در پاسخ مى‏گوييم: قرآن كريم نفرموده: ما را به راه كسى هدايت كن كه مغضوب و گمراه نيست، بلكه فرموده است: «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنعَمتَ عَلَيهِمْ.» و در اينجا اسم موصول (الذين) و ضمر (هم) در «عليهم» به صورت جمع آورده شده است، و جمع عربى شامل حداقل سه نفر و بيشتر از آن مى‏شود. پس صرفا هدايت به راه نبوت، مدنظر نيست، بلكه ائمّه اطهار عليهم‏السلام را هم شامل مى‏شود.

5. برخى ممكن است بگويند: اين آيه شريفه داراى مصداق خارجى نيست و هيچ انسان معصومى وجود ندارد.28 بطلان اين قول بسيار واضح‏تر است؛ زيرا در آن صورت، معناى آيه اين‏گونه مى‏شود: خدايا ما را به راه كسانى هدايت نما كه وجود خارجى ندارند و نيستند! با استناد به مباحث فلسفى كه عدم و نيستى، وجود خارجى ندارد و پوچ، باطل و نبود محض است، بيهوده است كه دعا كنيم خداوندا ما را به پوچ و هيچ هدايت نما. و اين يك جمله بى‏معناست كه بطلان آن روشن مى‏باشد.

6. بنابراين، هيچ راهى نمى‏ماند جز پذيرش عقيده شيعه اثنا عشرى، و آن اينكه مقصود خداوند متعال از «صراط» در آيه «اهدِنَا الصِّرَاطَ المُستَقِيمَ»راه پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله، على عليه‏السلام، فاطمه عليهاالسلام و فرزندان معصوم آن دو بزرگوار مى‏باشد.

نتيجه‏گيرى

ما دايم از خداوند متعال مى‏خواهيم كه ما را به راه پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهو جانشينان برحقش كه همگى معصومند، و به آنها نعمت داده است و هيچ‏گاه مورد غضب او واقع نشده و گمراه نشده‏اند، هدايت نمايد. در واقع، شبانه‏روز همه انسان‏ها مأمور به درخواست هدايت به راه نبوت و امامت شده‏اند. و راهى كه مستقيم است و از هر گناه و انحرافى به دور مى‏باشد. (صراط مستقيم)، چهارده نور الهى‏اند كه واسطه خير و آفرينش مى‏باشند.

روايت زيادى در كتب تفسيرى ـ روايى، ذيل آيه شريفه «اهدِنَا الصِّرَاطَ المُستَقِيمَ» موجود است كه دال بر اين معناست كه صراط مستقيم الهى همان معصومان‏اند:

1. امام جعفر صادق مى‏فرمايند: «و اللّه نحن الصراط المستقيم»؛29 به خدا سوگند صراط مستقيم ما هستيم.

2. آن حضرت همچنين مى‏فرمايند: «صراط الذين انعمت عليهم يعنى محمدا و ذريته صلوات اللّه عليهم»؛30 راه كسانى كه نعمتشان دادى، يعنى راه محمد و فرزندان معصومش.

3. امام باقر عليه‏السلام نيز فرموده‏اند: «نحن الطريق الواضح و الصراط المستقيم الى اللّه عزوجل»؛31 ما راه روشن و صراط مستقيم به سوى خداوند ـ عزوجل ـ هستيم.

بنابراين، ائمّه اطهار عليهم‏السلام ريسمان محكم الهى و صراط مستقيم او در اتحاد و انسجام جهانيانند. يگانه راهى‏اند كه از كژى و اغراض به دور است. تمسك جستن به آنها و قدم گذاشتن در مسير و صراط آنان رهنمون‏كننده به سوى خيرات است. اين راه، تنها راهى است كه اگر همه انسان‏ها در آن قدم نهند، سرآغاز دميدن آخرين نور ولايت و امامت حضرت مهدى (عج) و زمينه‏ساز شكل‏گيرى حكومت عدل جهانى است.

··· منابع

ـ نهج‏البلاغه، ترجمه محمد دشتى، قم، مشرقين، 1379.

ـ اخوان كاظمى، بهرام، «حكومت جهانى امام عصر و نظريه جهانى‏شدن در عصر ما»، در: مجموعه مقالات همايش دكترين مهدويت، 1384.

ـ حسينى بحرانى، سيدهاشم، البرهان فى تفسير القرآن، بى‏جا، بى‏نا، بى‏تا.

ـ خزعلى، ابوالقاسم، تفسير سوره فاتحه، بى‏جا، بى‏نا، بى‏تا.

ـ سبحانى، جعفر و ديگران، انديشه اسلامى (1)، تهران، دانشگاه پيام نور، چ هشتم، 1386.

ـ شايسته‏نژاد، على‏اكبر، تفسير موضوعى قرآن، تهران، دانشگاه پيام نور، چ سوم، 1385.

ـ صافى، محمود، الحلول فى اعراب القرآن، بيروت، دارالرشيد، بى‏تا.

ـ طبرسى، فضل‏بن حسن، مجمع‏البيان، قم، كتابخانه آيت‏اللّه مرعشى نجفى، 1403ق.

ـ عاملى، شرف‏الدين، المراجعات، بى‏جا، بى‏نا، بى‏تا.

ـ عبدالحليم محمود، على، الدعوة اسلاميه دعوة عالميه، بيروت، دارالكتب العربى، بى‏تا.

ـ عروسى حويزى، عبدعلى، تفسير نورالثقلين، تحقيق سيدهاشم رسولى محلاتى، قم، اسماعيليان، بى‏تا.

ـ عزيزى، محمد و ديگران، انديشه اسلامى (2)، تهران، دانشگاه پيام نور، 1385.

ـ فخر رازى، محمّدبن عمر، مفاتيح‏الغيب، بيروت، داراحياء التراث الغربى، بى‏تا.

ـ قطب، محمد، مسلمانان و مسئله جهانى شدن، ترجمه زاهد اويسى، تهران، شركت چاپ و نشر بين‏الملل، 1381.

ـ كلينى، محمّدبن يعقوب، اصول كافى، ترجمه و شرح جواد مصطفوى، تهران، علميه اسلاميه، بى‏تا.

ـ مجلسى، محمّدباقر، بحارالانوار، بيروت، مؤسسة الوفا، 1403ق.

ـ مطهّرى، مرتضى، مجموعه آثار، تهران، صدرا، چ دهم، 1382.

ـ معرفت، محمدهادى، جهانى‏شدن زمينه جهانى‏سازى يا در انتظار يوم موعود، تهران، قبسات، 1383.

ـ يزدى، محمّدجواد، دريافتى نو از سوره مباركه حمد، مشهد، رستگار، 1381.

پى نوشت ها

1 دانشجوى دكترى فلسفه دين، دانشگاه پيام نور. دريافت: 11/4/88 ـ پذيرش: 19/7/88.

2ـ محمد عزيزى و ديگران، انديشه اسلامى 2، ص 56.

3ـ نهج‏البلاغه، خ 235.

4ـ محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 37، ص 289.

5ـ شرف‏الدين عاملى، المراجعات، ص 210.

6ـ محمد قطب، مسلمانان و مسئله جهانى‏شدن، ترجمه زاهد ويسى، ص 68.

7ـ على عبدالحليم محمود، الدعوة الاسلامية دعوة العالمية، ص 95.

8ـ بهرام اخوان كاظمى، حكومت جهانى امام عصر و نظريه جهانى‏شدن در عصر ما، ص 86.

9ـ محمّدهادى معرفت، جهانى‏شدن زمينه جهانى‏سازى يا در انتظار يوم موعود، ص 59.

10ـ محمّدبن يعقوب كلينى، اصول كافى، ترجمه و شرح سيد جواد مصطفوى، ص 82.

11ـ مرتضى مطهّرى، مجموعه آثار، ج 3، ص 357.

12ـ جعفر سبحانى و ديگران، انديشه اسلامى 1، ص 74.

13ـ على‏اكبر شايسته‏نژاد، تفسير موضوعى قرآن، ص 83.

14ـ محمّدجواد يزدى، دريافتى نو از سوره مباركه حمد، ص 8.

15ـ همان، ص 12.

16ـ محمود صافى، الحلول فى اعراب القرآن، ج 1، ص 12.

17ـ فضل‏بن حسن طبرسى، مجمع‏البيان، ص 60.

18ـ ابوالقاسم خزعلى، تفسير سوره فاتحه. ص 34.

19ـ فخرالدين رازى، مفاتيح الغيب، ج 1، ص 260.

20ـ همان، ص 262.

21ـ محمّدجواد يزدى، دريافتى نو از سوره مباركه حمد، ص 16.

22ـ همان، ص 16.

23ـ همان، ص 17.

24ـ همان، ص 20.

25ـ همان، ص 21.

26ـ همان، ص 21.

27ـ همان.

28ـ همان، ص 24.

29ـ عبدعلى جمعه حويزى، تفسير نورالثقلين، ج 1، ص 10.

30ـ همان.

31ـ سيدهاشم حسينى‏بحرانى، البرهان فى‏تفسيرالقرآن،ج1،ص12.